



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آخرین بخش کتاب نکاح شرایع نفقات است که بر چه کسی نفقه واجب است و چقدر واجب است و نسبت به چه اشخاصی واجب است؟ مسئله نفقه زوجه را در این بحث نفقات ذکر می‌کنند، چه اینکه نفقه قرابت را و نفقه ملک یمین را هم همین جا ذکر می‌کنند.^۱

اما آن طوری که ابن رشد در *بدایة المجتهد و نهایة المقتصد* ذکر کرد - که خدا مرحوم آقای بروجردی (رضوان الله تعالی علیه) را غریق رحمت کند ایشان اصرار داشتند برای آشنایی با «فقه مقارن»، کتاب *بدایة المجتهد و نهایة المقتصد* ابن رشد اندلسی مطرح شود لذا غالب طلبه‌ها این کتاب را تهیه می‌کردند تا با فقه آنها آشنا شوند - ابن رشد تقریباً یک صفحه یا دو صفحه مانده به آخر کتاب نکاح، مسئله حقوق زوجیه را ذکر می‌کند در حقوق زوجیه، تمکین از آن طرف و نفقه از این طرف را یادآور می‌شود.^۲ اما در کتاب‌های فقهی ما مسئله قَسَم و نشوز و اینها جدای از مسئله نفقه ذکر می‌شود؛ حق زوج بر زوجه در مسئله حرمت نشوز ذکر می‌شود و حق زوجه بر زوج در مسئله نفقه ذکر می‌شود، اما آن نظم به ذهن نزدیک‌تر می‌آید. ابن رشد در مسئله حقوق زوجیه که حقوق متقابل زوجین مطرح است چهار فرع را در مسئله حق النفقه ذکر کرد: یکی اینکه نفقه چه موقع واجب می‌شود؟

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۹۱ - ۲۹۸؛ «النظر الخامس فی النفقات ...».

۲. بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۳، ص ۷۶ - ۷۸؛ «الْبَابُ الرَّابِعُ فِي حُقُوقِ الزَّوْجِيَّةِ ...».

دوم اینکه چقدر واجب می‌شود؟ سوم اینکه چه کسی باید پردازد؟ چهارم اینکه نفقه چه کسی را باید پردازند؟ «فِي وَقْتِ وَجُوبِهَا وَمِقْدَارِهَا وَلِمَنْ تَجِبُ؟ وَعَلَى مَنْ تَجِبُ؟»^۱ این چهار مطلب را ایشان در حقوق زوجه ذکر می‌کنند و این ترتیب ظاهراً از خود مرحوم محقق نیست که بحث نفقات را، نفقه زوجه و نفقه قرابت و نفقه ملک عین را ایشان یکجا ذکر می‌کنند برای اینکه شما به سرائر ابن ادریس و همچنین به فرمایشات مرحوم شیخ طوسی در نهاییه و مبسوط که در بسیاری از مسائل ابن ادریس از او متأثر است ملاحظه بفرمایید ابن ادریس در سرائر در بخش پایانی مسئله نفقه مطرح می‌کند و در بحث نفقه، نفقه زوجه و نفقه قرابت و اینها را طرح می‌کند.

غرض این است که از یک نظر آن نظم بهتر به ذهن می‌آید که حقوق زوجیت یکجا ذکر شود که حق زوج تمکین و حرمت نشوز است و حق زوجه نفقه است آن وقت نفقه در این چهار بخش است: «فِي وَقْتِ وَجُوبِهَا وَمِقْدَارِهَا وَلِمَنْ تَجِبُ؟ وَعَلَى مَنْ تَجِبُ؟»

مطلب بعدی آن است که چون اولین مرجع برای مسائل فقهی، قرآن کریم است بعد روایات، قرآن کریم تعبیری دارد که از آن تکلیف زن بر می‌آید ولی هیچ کدام از این سه پیامی که از قرآن می‌شود استفاده کرد در فقه نیامده است، راز آن چیست؟ در قرآن کریم سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۳ به این صورت است: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾، این ﴿وَالْوَالِدَاتُ﴾ راجع به مادرها است؛ مادرها فرزندهای خود را دو سال شیر می‌دهند. این جمله، جمله خبریه است و یقیناً منظور از این، اخبار نیست چون گاهی شیر می‌دهند گاهی شیر نمی‌دهند، یک جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است، این مطلب اول است. اینکه ﴿يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ﴾ به داعی انشا القا شده است؛ یا منظور

۱. بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۳، ص ۷۷.

حکم تکلیفی محض است یعنی بر مادرها واجب است که فرزندان را شیر بدهند، یا حکم وضعی است یعنی به عهده آنها این حق است و حق فرزند بر مادر این است که مادر او را شیر بدهد، یا مجموع حکمین است. در جریان خمس و زکات و مانند آن مجموع حکم است یعنی هم حکم وضعی است و هم حکم تکلیفی است؛ هم دین است در ذمه این شخص و هم بر او واجب است که این را پردازد ولی هیچ کدام از این احکام سه گانه از این آیه استفاده نشده است برای اینکه زن می تواند شیر ندهد و اگر خواست شیر بدهد ﴿فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾^۱ اجرت بگیرد. راز آن چیست؟ غرض این است که ظاهر این آیه ﴿وَالْوَالِدَاتُ﴾ «أحد أمور الثلاثة» است؛ حالا بعضی ها خصوص تکلیف، بعضی ها خصوص وضع و بعضی ها هر دو، اما هیچ کدام از این احکام سه گانه از این آیه استفاده نشده است. راز آن ظاهراً این است که تک تک این احتمالات در جمله های بعدی همین آیه و همچنین در آیات سوره مبارکه «طلاق» مشخص شد. بر عهده مادر نیست برای اینکه فرمود: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ﴾ همه هزینه آنها کلاً به عهده شوهر است پس معلوم می شود که او در برابر این رضاع چیزی نباید بگیرد برای اینکه تمام هزینه خوراکی و پوشاکی به عهده شوهر است ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ﴾ بعد هم فرمود: ﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِهَا﴾ تکلیفی، رنجی بر مادر به نفع فرزند تحمیل شود، این گونه نیست. این ضرر وقتی به باب «مفاعله» رفت می شود «يُضَارُّ»، به باب «تفاعل» رفت می شود «تَضَارُّ و يَتَضَارُّ»؛ ماضی آن «تَضَارَّ» مثل «تَضَارَبَ»، مضارع آن «يَتَضَارُّ» مثل «يَتَضَارَبُ» و وقتی مجهول شد می شود «تَضَارَّ» مثل «تَضَارَبَ». فرمود ﴿لَا تُضَارُّ﴾ یعنی مادر هیچ آسیب مالی نمی بیند.

۱. سوره نساء، آیه ۲۴.

از این تعبیرات بر می آید که آنجا می خواهد بگوید ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾، نه حکم تکلیف است، نه حکم وضعی است و نه «کلا الحکمین» بلکه مدت رضاع را می خواهد بگوید و آن رضاعی که نشر حرمت می کند و کودک می شود فرزند و آن مرضعه می شود مادر، این ﴿حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ است لذا در آیات دیگر هم دارد ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^۱. محور اصلی این آیه، ناظر به نشر حرمت و احکام حرمت و مدت رضاع و چه وقت بچه شیر بخورد محرم می شود و حرمت نکاح دارد، در این فضا است و گر نه یکی از آن امور سه گانه استفاده می شد. ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ برابر آنچه که ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ این در آن مسیر است اما رهبری این آیه را آن قرآن ناطق یعنی ائمه بیان کردند طریزی بیان کردند که مسیر آیه این است لذا هیچ کدام از فقها، نه وجوب رضاع بر مادر را فتوا دادند ممکن است حالا بعضی فتوا بدهند، نه وجوب تکلیفی و نه جمع «بین الوجوبین» ﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ﴾.

مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان دارد که چرا فرمود: ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ﴾، فرمود «و علی الزوج»؟ می فرماید برای اینکه حکم زمان طلاق را هم شامل شود، اگر چنانچه زمان طلاق بود این که زوج نبود و چون می خواهد زمان طلاق را شامل شود فرمود ﴿الْمَوْلُودِ لَهُ﴾ نه زوج؛ گذشته از اینکه می خواهد بفرماید فرزند به پدر ملحق می شود نه مادر.^۲ این نکته ای که مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان بیان کرده اند که آیه ﴿الْمَوْلُودِ لَهُ﴾ فرمود نه زوج برای اینکه زمان طلاق را هم باید شامل شود در حالی که زمان طلاق، نفقه و کسوه فرزند واجب است نفقه زوجه که واجب نیست! بنابراین ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ﴾ را چگونه توجیه می کنید؟ در

۱. سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲. کنز العرفان فی فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

زمان طلاق، نفقه این زن و کسوه این زن بر مرد واجب نیست، حالا طلاق رجعی حکم خاص خودش را دارد که «المطلقة الرجعية زوجة» که این حاکم بر آن ادله است وگرنه سایر طلاق‌ها نفقه زن و کسوه زن که بر عهده مرد نیست، شما آن را چگونه توجیه می‌کنید؟ این تعبیر ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ﴾ برای همین است که حق پدری مقدم است و مانند آن، ناظر به آن است نه ناظر به اینکه زمان طلاق را هم شامل شود چون اگر زمان طلاق را شامل شود فقط نفقه و کسوه فرزند بر او واجب است نه نفقه و کسوه زوجه.

بنابراین اینکه دارد: ﴿لَا تُضَارُّ وَالِدَةُ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودُ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ﴾ این نشان می‌دهد بر خود زن نه حکم تکلیفی است نه حکم وضعی، ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ﴾ اگر چنانچه بر زن واجب بود، مرد که نمی‌تواند دایه بگیرد پس معلوم می‌شود که طبق شاهد داخلی خود این آیه بر می‌آید که بهترین شیر برای کودک شیر مادر است، یک؛ اولویت با مادر است، دو؛ در همین محدوده است اما بر مادر واجب باشد که بچه را شیر بدهد این چنین نیست، تکلیف وضعی هم داشته باشد که حق فرزند بر مادر این است که از شیر او استفاده نکند و او این دین را به عهده دارد هم از این استفاده می‌شود، وقتی هیچ کدام نشد مجموع آن هم یقیناً استفاده نمی‌شود. پس سرّ اینکه از این آیه هیچ کدام از احکام سه‌گانه را استفاده نکردند این است که هم شاهد داخلی دارد هم روایات که مشخص فرمود.

اما در سوره مبارکه «طلاق» آنجا هم به این صورت آمده است که راجع به انفاق است: ﴿لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾ که مقدار نفقه و مقدار کسوه‌ای که مرد باید به زن بدهد برابر استطاعت اوست هر کسی برابر استطاعت او دارد.

روایات مسئله هم این را تأیید می‌کند. قبل از اینکه به بعضی از روایات برسیم، در کتاب‌های فقهی ما گذشته از روایات اهل بیت (علیهم السلام) حدیثی که اهل سنت در کنز العمال از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که همسر ابا سفیان گفت «إِنَّ بَعْلِي شَحِيحٌ» شوهرم بخیل است و عائله را خوب اداره نمی‌کند، ما و بچه‌ها را در زحمت انداخته است ما چکار کنیم؟ حضرت فرمود عادلانه از مال او بگیر، آن مقداری که بتواند شما را تأمین کند.^۱ مرحوم صاحب جواهر لطفی نکرد که خود این حدیث با آن رهاورد هایش نقل کند؛ ولی مرحوم شهید ثانی در مسالک ده حکم از این حدیث نقل می‌کند که خالی از لطافت نیست که حقوق زوجیت را مشخص می‌کند.^۲ ما تبرکاً این را از مسالک می‌خوانیم. مرحوم شهید ثانی در مسالک در این مجموعه موسوعه، بحث نکاح جلد بیست و سوم صفحه ۱۳۸ و ۱۳۹ این روایت را نقل می‌کنند. ایشان می‌فرمایند که در جریان نفقه «و الاصل في السبب الأول - قبل الإجماع - قوله تعالى» مستحضرید وقتی بخواهند بگویند این اجماع مدرکی است می‌گویند: «و يدل عليه قبل الإجماع» و اگر بخواهند بگویند اجماع محوری است نه مدرکی و اساس است می‌گویند: «و يدل عليه بعد الإجماع» اینجا هم می‌فرماید: «و يدل عليه قبل الإجماع قوله سبحانه و تعالى» یعنی این اجماع مدرکی است اصل، آیه است و اجماع هم به تبع آن سامان یافته است. «و الأصل في السبب الأول» که زوجیت سبب نفقه است «قبل الإجماع قوله تعالى ﴿وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾» که در سوره مبارکه «بقره» است و آیه هفت سوره مبارکه «طلاق» که «و قوله تعالى ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ﴾». این مطلب مربوط به آیه. اما «و من السنة» یعنی «يدل عليه قبل الإجماع القرآن و السنة»، «ما روی آن هند

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۵۷؛ «جاءت هند أم معاوية رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت: يا رسول الله! أبا سفیان رجل شحيح و إنه لا يعطيني و ولدی إلا ما أخذت منه و هو يعلم فهل على في ذلك قال خذی ما یکتیک و ینیک بالمعروف».

۲. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۴۳۸ و ۴۳۹.

امراًة اُبی سفیان (علیه من الرحمن ما یستحق) جاءت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالت «به حضرت عرض کرد: «إن أبا سفیان رجلٌ شحیحٌ» بخیل است. «شَحَّ» بُخل نفس است ﴿وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾^۱ یعنی این بُخل دم دست آدم است؛ بعضی از اوصاف است که در درون سینه قرار دارد، بعضی از اوصاف زشت است که دم دست است تا انسان می‌خواهد وارد کاری بشود و چیزی ببخشد این دم دست است جلویش را می‌گیرد ﴿وَأُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾ یعنی طرزی خلق شد که این دم دست او مانع است و جلویش را می‌گیرد. «شَحَّ» یعنی بُخل و «شحیح» یعنی بخیل.

این نکته هم ملحوظ باشد که چرا می‌گویند هند جگرخوار؟ سیره ابن هشام بعد از سیره حلبی نوشته شده است پس آن مقدم است و متقن‌تر است از سیره ابن هشام. ابن هشام در سیره خود می‌گوید که بعد از جریان جنگ بدر، تصمیمی که سران قریش گرفتند این است که هیچ کسی حق ندارد برای کشته‌های خود گریه کند. اینها نمی‌دانستند که چرا این تصمیم را آن سران ستم و سران سیاسی گرفتند که هیچ کس حق ندارد برای کشته‌هایش گریه کند. ابن هشام نقل می‌کند که صدای گریه‌ای را از یک زنی از خانه‌ای شنیدند، تحقیق کردند رفتند گفتند که گریه قدغن است کسی نباید برای کشته‌های خود گریه کند گفت من برای پسر گریه نمی‌کنم شترم من هنوز نیامده گریه می‌کنم چون وسیله ارتزاق من شیر شتر است این هنوز نیامده است چون روز می‌رفتند بیابان شب برمی‌گشتند این شتر نیامده و من برای او دارم گریه می‌کنم من برای پسر گریه نمی‌کنم.^۲ این قدر به طور جدّ گریه

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۸.

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۱؛ «قَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ وَحَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: نَاحَتْ قُرَيْشٌ عَلَى قَتْلَاهُمْ، ثُمَّ قَالُوا: لَا تَفْعَلُوا فَيَبْلُغَ مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ، فَيَشْمَتُوا بِكُمْ وَلَا تَبْعَثُوا فِي سَرَائِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنُوا بِهِمْ لَا يَأْرَبُ عَلَيْكُمْ مُحَمَّدٌ وَأَصْحَابُهُ فِي الْفِدَاءِ. قَالَ وَكَانَ الْأَسْوَدُ بْنُ الْمَطَّلِبِ قَدْ أُصِيبَ لَهُ ثَلَاثَةٌ مِنْ وَلَدِهِ، زَمْعَةُ بْنُ الْأَسْوَدِ، وَعَقِيلُ بْنُ الْأَسْوَدِ، وَالْحَارِثُ بْنُ زَمْعَةَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يَبْكِيَ عَلَى بَنِيهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعَ نَائِحَةً مِنَ اللَّيْلِ، فَقَالَ لِفُتْلَامٍ لَهُ، وَقَدْ ذَهَبَ بَصَرُهُ: أَنْظِرْ هَلْ أَجَلَ النَّحْبِ، هَلْ بَكَتْ قُرَيْشٌ عَلَى قَتْلَاهَا؟ لَعَلِّي أَبْكِي عَلَى أَبِي حَكِيمَةٍ، يَعْنِي زَمْعَةَ، فَإِنْ جَوَّفِي قَدْ احْتَرَقَ قَالَ: فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ الْفُتْلَامُ قَالَ: إِنَّمَا هِيَ امْرَأَةٌ تَبْكِي عَلَى بَعِيرٍ لَهَا أَضَلَّتْهُ».

قدغن بود. خیلی از اینها نمی دانستند که چرا گریه بر کشته های بدر قدغن است تا جریان اُحد پیش آمد و آنها به حسب ظاهر یک بخشی از پیروزی نصیب آنها شد و بعد از اینکه عده ای را شهید کردند در جریان اُحد، همین هند و امثال هند برگشتند و قلب مطهر حمزه سید الشهداء را پاره کردند و جگر را به دندان گرفتند گفتند اگر ما برای کشته های جنگ بدر گریه می کردیم سبک می شدیم و در جنگ اُحد نمی توانستیم آن انتقام را بگیریم ما باید خون آشام می شدیم و این عقده باید می ماند می ماند تا در جنگ اُحد خودش را نشان می داد. این در زیارت «عاشورا» و مانند آن که آمده «وَإِنَّ أَكِلَةَ الْكُبَادِ»^۱ معلوم می شود تنها جگر حمزه سید الشهداء (سلام الله علیه) را نریختند چون دارد: «آکِلَةَ الْكُبَادِ»، عده زیادی این کار را کردند منتها آن حضرت شهرت داشت و عظمت داشت مشهور شد. این عُقده در دل های زن ها و مردهای جنگ بدر دیده، ماند ماند تا در جنگ اُحد این گونه جبران کردند. ظاهراً طبق این زیارت «عاشورا» معلوم میشود که تنها حمزه سید الشهداء نبود، «وَإِنَّ أَكِلَةَ الْكُبَادِ» بود مگر اینکه جای دیگر هم این کار را می کردند به هر حال از تعبیر «وَإِنَّ أَكِلَةَ الْكُبَادِ» بر می آید که کبد یک نفر نبود.

این هند آمد حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد که شوهر من شحیح و بخیل است «لا يعطيني ما يكفيني» مقدار نفقه ای که باید من و بچه هایم را تأمین کند نمی دهد، «إلا ما آخذ منه سرّاً» مگر اینکه من خودم مخفیانه از مال او بگیرم و گرنه او درست ما را تأمین نمی کند و این چیزی را که من می گیرم «و هو لا يعلم»، «فهل علیّ فی ذلك من شیء» این کار حرام است یا نه از نظر تکلیفی؟ وضعی هم آیا من بدهکار هستم یا نه؟ «فقال صلی الله علیه و آله و سلم» حضرت فرمود: «خذی ما یکفیک و ولدک بالمعروف»^۲ هم حکم تکلیفی را بیان

۱. کامل الزیارات، النص، ص ۱۷۸.

۲. مسند أحمد ج ۶، ص ۵۰؛ صحیح البخاری ج ۷، ص ۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۷.

فرمود، هم مقدار را بیان فرمود، هم حکم وضعی را فرمود، هم فرمود به اینکه مال خودت و مال بچه‌هایت، اینها واجب النفقه او هستند ولی کسی نیست تأمین بکند تو بگیر چون واجب النفقه تو نیستند واجب النفقه او هستند ولی تو می‌توانی از مال او بگیری بچه‌ها را تأمین بکنی. این چند حکم نورانی را حضرت فرمود «خدی ما یکفیک و ولدک بالمعروف» چند حکم از این جمله استفاده می‌شود.

مرحوم شهید ثانی در مسالک دارد که «و یستفاد من الخبر وراء وجوب نفقة الزوجة و الولد فوائد» حالا چند نکته فقهی از این استفاده می‌کنند. ای کاش اینها را صاحب جواهر نقل می‌کرد! صاحب جواهر فقط اشاره می‌کند که قصه هند هست از اباسفیان سؤال کرد و حضرت جواب داد.^۱ «الأولی أنه يجوز للمرأة الخروج من بيتها لتستفتی». اینها برای مرحوم شهید ثانی تفتن خوبی است. زن می‌تواند بدون اذن شوهر برای حکم شرعی مثلاً یک مطلب فقهی بلد نیست و مورد ابتلای او هم است می‌تواند از خانه خارج شود و استفتاء کند از یک مرجعی و برگردد این یک حکم خیلی خوبی است ده حکم است که درباره امور خانوادگی مرحوم شهید ثانی استفاده می‌کند حضرت نفرمود که چرا از خانه خارج شدی! این یک.

«الثانية أن صوتها ليس بعورة» مو عورت است بدن عورت است اما صوت عورت نیست، این را سید در عروة هم دارد سابقاً در این قباله‌ها که می‌نوشتند می‌گفتند عوره مستوره! این طور مسئله حجاب و اینها مطرح بود که در قباله‌جات می‌نوشتند عوره مستوره مرحوم آقا سید محمد کاظم (رضوان الله تعالی علیه) دارد که صوت مرأه عورت نیست^۲ «الا ما خرج بالدلیل» حرف دیگری است، نه خوانندگی! «الثانية أن صوتها ليس بعورة و إلا لنبّھها صلی

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۱، ص ۳۰۲.

۲. العروة الوثقی (سید الیزدی)، ج ۱، ص ۷۱۶.

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى ذَلِكَ» وگرنه وجود مبارک پیغمبر می‌فرمود که حرف زن! یا بنویس یا مثلاً دیگری سؤال بکند! چرا و از کجا استفاده می‌شود؟ می‌فرماید که فعل پیغمبر مثل قول پیغمبر حجت است «لأنّ تقريره كقوله و فعله» حجت است پیغمبر وقتی که دارد گوش می‌دهد معلوم می‌شود که صوت زن عورت نیست.

«الثالثة أنه يجوز لمن منع حقّه أن يشكو و يتظلم و لذلك لم ينهها عن الشكوى» این جزء غیبت نیست این مستثنیات غیبت است، «إلا مَنْ ظلم» همین است ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ﴾^۱، مظلوم می‌تواند بگوید فلان کس نسبت به من ظلم کرده و به حسب ظاهر غیبت است اما این یک غیبت مشروعی است.

«الرابعة أنه يجوز ذكر الغائب بما يسوءه عند الحاجة فإنها وصفته بالشح» بد او را بگوید. یک وقت است که می‌تواند آن چیزی که می‌گوید متنی از قضیه را بگوید یقیناً مراد هم همین است اما وصف بد او را ذکر می‌کند که او آدم بخیلی است. اگر زن می‌گفت نفقه ما را نمی‌دهد ما چکار بکنیم کافی بود اما او آدم بخیلی است را گفته است.

می‌فرماید «يجوز ذكر الغائب بما يسوءه عند الحاجة» غرض این است که اگر بگوید به ما ظلم کرده است و نفقه ما را نمی‌دهد این متن شکایت اوست اما از وصف نفسانی او خبر بدهد که او آدم بخیلی است، لازم نبود که بگوید بخیل است پس معلوم می‌شود که «عند الضرورة» ذکر این گونه از اوصاف جایز است.

«الخامسة أنه يجوز لمن له حقّ على غيره و هو ممتنع أن يأخذ من ماله بغير علمه» کسی که حقی دارد بر دیگری و دیگری نمی‌پذیرد این شخص بدون اذن او حق خود را به عنوان تقاص یا از راه‌های دیگر از مال او بگیرد.

«السادسة أنه لا فرق بين أن يكون من جنس حقّه أو من غير جنسه و لذا أطلق لها الأخذ بقدر الكفاية» آن شخص نگفت که من چه چیزی بگیرم و حضرت هم نفرمود مثلاً خرما بگیر یا برنج بگیر! فرمود از مال او به

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۸.

مقدار نیاز خود بگیر پس معلوم می‌شود این مقدار جایز است. خدا شهید ثانی را غریق رحمت کند! خیلی از مسائل حقوق طرفین را می‌تواند حل کند.

«السابعة أنه يجوز للقاضي أن يقضى بعلمه». این «إثما» حصر مطلق نیست حصر نسبی است «إِثْمًا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»^۱ در محکمه حتماً باید شاهد باشد یا یمین، اینجا شاهد و یمین نبود منتها قاضی علم پیدا کرد حالا حکم قاضی برابر علم خود در «حق الله» باشد جایز است در «حق الناس» باشد جایز است یا جایز نیست، این یک تفسیر دیگری است ولی «فی الجملة» در این گونه از موارد معلوم می‌شود قاضی می‌تواند به علمش عمل کند.

«الثامنة أنه يجوز القضاء على الغائب و قد يقال في هذين أنه أفتى و لم يقض» اینجا مرحوم شهید می‌فرماید این دو موردی که ما گفتیم نظر بعضی از فقها این است که حضرت فتوا داد نه حکم کرد ولی ظاهر آن این است که داوری کرد و فرمود برو بگیر! اگر فتوا باشد از بحث «قضا» بیرون است که نمی‌شود گفت قاضی به علم خود عمل کرده است یا امثال ذلک؛ اما اگر حکم باشد این را در کتاب «قضا» و مانند آن باید بحث کنند ولی «علی‌ای حال» آیا حضرت فتوا داد یا نه؟ این مربوط به کتاب «قضا» است.

پرسش: اگر مقام قضا بود طرفین باید حضور داشته باشند.

پاسخ: این بحث که آیا قضا بر غائب جایز است یا نه برای همین است با اینکه غائب حاضر نیست حکم جایز است. آیا قضای بر غائب مطلقاً جایز است یا در «حق الله» است نه در «حق الناس»، یا در «حق الناس» است نه در «حق الله»؟ این محور است لذا مرحوم شهید ثانی این تنبّه را داشتند این دو حکم را جداگانه ذکر کردند.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱۴.

«التاسعة أن الأم يجوز أن تكون قيّمة الولد فإنه صَلَّى الله عليه و آله و سلّم جوّز لها الأخذ و الإنفاق في حياة الأب لامتناعه لكن يشترط نصب الحاكم لها» اگر ما از این حضرت مسئله دستور جعل ولایت بفهمیم معلوم می شود که مادر را می شود قیّم قرار داد در صورتی که پدر امتناع می کند. فرمود برو بگیر! این «برو بگیر» تقریباً نصب مادر است به عنوان ولایت برای تأمین روزی کودک.

«العاشرة أن المرجع في نفقة الزوجة و الولد إلى العرف و لا تقدير له شرعا» نه آن زن سؤال کرد و نه حضرت این را فرمود نظیر خمس و زکات نیست که یک دهم یا یک بیستم مشخص شده باشد. البته آن را آیه هفت سوره مبارکه «طلاق» مشخص می کند ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ﴾ هر کسی به مقدار امکاناتش داشته باشد. این ده حکم احکام نورانی است که خدا مرحوم شهید ثانی غریق رحمت کند اینها را ذکر می کند.

اما در بحث های نفقه، این روایات را ملاحظه بفرمایید که یک مقداری تأمین می کند اما آن اصل مسئله که از آیه ۲۳۳ سوره مبارکه «بقره» استفاده می شود که این جمله خبریه به هر حال به داعی انشا است. أحد أمور ثلاثة از آن استفاده می شود؛ یا تکلیفی محض یا وضعی محض یا «کلا الامرین» ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ﴾ اما روایت یک باب ۶۸ یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۴۵۲ باب ۶۸ روایت اول این است مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمِنْقَرِيِّ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرِّضَاعِ فَقَالَ لَا تُجْبَرُ الْحُرَّةُ عَلَى رِضَاعِ الْوَلَدِ» اگر تکلیف شرعی ظنی بود باید او را وادار کند که بچه را شیر بدهد در حالی که فرمود زن حُرّه هیچ اجباری ندارد. معلوم می شود که آن آیه دارد بیان می کند که دوران رضاعی که نشر حرمت می کند و مانند آن حولین کاملین است وگرنه اجبار أحد احکام ثلاثة از آن استفاده نشده است «لَا تُجْبَرُ الْحُرَّةُ عَلَى رِضَاعِ الْوَلَدِ» اما «وَتُجْبَرُ أُمُّ الْوَلَدِ». البته آن لطف و عنایتی که مادر

نسبت به فرزند دارد سرجایش محفوظ است بهترین شیر برای کودک شیر مادر است سرجایش محفوظ است که آن را روایت دوم می‌گوید.

مطلب بعدی آن است که در تأمین اینکه مادر اگر بخواهد اولی است این را در صفحه ۴۷۱ بیان فرمود که روایت چهارم این باب یعنی آخرین سطر صفحه ۴۷۱ این است که حضرت فرمود: «الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مَا لَمْ تَنْزُجْ» بهترین شیری که کودک می‌خورد شیری است که مادر به او می‌دهد.

در مسئله اینکه از نظر امور خانوادگی حق آنها رعایت شود در همین جلد ۲۱ صفحه ۵۱۳ روایت دو که مقدار نفقه زوجه را بیان می‌کند، در آخرین سطر صفحه ۵۱۳ این است «وَلَا تَكُونُ فَكِيهَةً عَامَّةً إِلَّا أَطْعَمَ عِيَالَهُ مِنْهَا» در هر فصلی به هر حال میوه‌ای است نگذارید او حسرت آن میوه را داشته باشد که این فصل این میوه آمده و شما این میوه را برای همسران نگرفتید. درست است که اسراف بد است اما فرمود او به دست شما نگاه می‌کند. «وَلَا تَكُونُ فَكِيهَةً عَامَّةً» یک وقت است که یک میوه اختصاصی است که بعضی خواص دارند و از راه کشور دیگری برای آنها می‌آید، آن نه! اما میوه‌ای است که در بازار وجود دارد و میوه فصلی است «وَلَا تَكُونُ فَكِيهَةً عَامَّةً إِلَّا أَطْعَمَ عِيَالَهُ مِنْهَا وَلَا يَدْعُ أَنْ يَكُونَ لِلْعَبْدِ عِنْدَهُمْ فَضْلٌ فِي الطَّعَامِ» و مانند آن.

بعد در صفحه ۵۱۴ روایت یک باب سه، آنجا وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى ثُخْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلٍ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِجٍ» منتها فرمود وقتی وارد منزل شدید «وَلْيُبْدَأْ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ» قبل از آنکه پسرها را نوازش کنید دخترها را نوازش کنید. «وَلْيُبْدَأْ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ فَإِنَّ مَنْ فَرَّحَ ابْنَتَهُ فَكَأَنَّمَا أُعْتِقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ» آن روزی که این‌طور جلوی آن جاهلیت را گرفت که اگر کسی به او بشارت می‌دادند که دختر به دنیا آمد وجه او سیاه می‌شد که «يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ

سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أُمُّ يُمُسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ﴿١٤﴾ آن مردم را به این صورت درآورد که وقتی وارد منزل می‌شوید اول دختر بچه‌ها را نوازش کنید بعد پسر بچه‌ها را. «فَكَأَنَّمَا أُعْتِقَ رَقَبَةٌ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ مَنْ أَقْرَبَ بَعَيْنِ ابْنٍ فَكَأَنَّمَا بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَنْ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ جَنَّاتِ النَّعِيمِ» هم مسائل علمی را بیان کردند هم مسائل اخلاقی را.

«و الحمد لله رب العالمين»